

زمینه های پیشازبانی شکل گیری سوژه در اندیشه کریستوا

مرضیه دارابی*

مجید اکبری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۵

چکیده

نظریه سوژه سیال کریستوا را می توان تلفیقی از دو حوزه روانکاوی و زبان شناسی در نظر گرفت. نوشته های اولیه کریستوا بر تحلیل های لاکان از مرحله آینه ای و عقده ادیپ مبتنی است. این دو مرحله شرایط لازم را برای شکل گیری آنچه وی بعدها « سوژه در فرآیند » می داند فراهم می آورد. اما برخلاف لاکان، کریستوا جنبه های اجتماعی و تاریخی سوژکتیویته را نیز در نظر می گیرد. از سوی دیگر، کریستوا از نظریه زبان شناسی سوسوری نیز متأثر بوده است. می توان گفت الگوی کنش معنایی کریستوا از پیوند روانکاوی لاکانی و نشانه شناسی سوسور گرفته شده است. تصور او از کارکردهای نشانه ای و نمادین که به زندگی اجتماعی و روانی مربوط می شود، مبتنی بر تمایز انگیزه های پیشاادیبی و ادیپی است، در مقابل امر نمادین سیستم ادیپ شده ای است که به واسطه قانون پدر شکل گرفته است و این دو با هم دو وجه « سوژه سخن گو » را تشکیل می دهند. در این مقاله قصد داریم به این زمینه های نشانه ای شکل گیری سوژه بپردازیم. کریستوا با تکیه بر امر مادرانه، علیه تقلیل معاصر سوژه به قلمرو نمادین استدلال می کند.

واژگان کلیدی: امر نمادین، امر نشانه ای، سوژه سخنگو، کریستوا، کورا

*دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال، آدرس الکترونیک:

Marzieh362@gmail.com

**استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات تهران، آدرس الکترونیک:

Akbari@iaua.ac.ir

مقدمه

ژولیا کریستوا با مطالعات خود در زمینه‌هایی همچون فلسفه، روانکاوی، ادبیات و فمینیسم مطرح است، با وجود این، عموماً فرض بر این است که بیشترین تأثیر را بر نظریه‌های فمینیستی داشته است. او با تلفیق حوزه‌های روانکاوی و زبان‌شناسی می‌کوشد تا درکی پویا و خلاقانه از مفاهیم فلسفی ارائه دهد. او در تئوری خود بسیار از روانکاوی لاکان و زبان‌شناسی سو سور و همچنین فیلسوفان پسا ساختارگرایی همچون فوکو، دریدا، رولان بارت و ... بهره برده است و می‌توان گفت الگوی کنش معنایی کریستوا از پیوند لاکان و فروید و نشانه‌شناسی سوسوری و پساساختارگرایی راهی بس طولانی را پیموده است. علاقه وی به حوزه روانکاوی به خصوص ضمیر ناخودآگاه، او را به پرورش نظریه سوژه سیال می‌کشاند؛ بر اساس این نظریه، سوژه وی مفهومی ایستا و تدقیق شده آگاهی نیست، بلکه صورت بیان نام‌ناپذیر و سرکوب شده‌ای است که تنها از طریق تأثیرهایش شناخته می‌شود و بدین طریق راهی را می‌پیماید و به مقابله با سوژه مدرن و خودبنیاد دکارتی می‌پردازد و برداشتهای پیشین از سوژه را با چالشی جدی مواجه می‌سازد. بر خلاف کوژیتوی دکارتی که مستلزم سوژکتیویته‌ای مبتنی بر شناخت، منطق و آگاهی است، سوژه کریستوا، ناآگاه و مبتنی بر رانه‌ها است و تأثیر کسانی چون فروید و لاکان در تفکر کریستوا در این موقف خود را نمایان می‌کند.^۱

کریستوا به تبع پیروی از فروید معتقد است سوژه‌ای که علم روانکاوی تصویرش می‌کند اساساً دو پاره است، زیرا همیشه میان خودآگاهی و ناخودآگاهی تقسیم شده است و با این توصیف شاید بتوان گفت که اساسی‌ترین وجهه پساساختارگراییانه تفکر وی مرزها و شکاف‌هایی در شکل‌گیری سوژکتیویته است؛ جایی که هویت فرد هنوز توسط امر نمادین و فرهنگ به شکل هستی جمعی در نیامده است و سوژه در استمراری دائم توسط جنبش‌ها و انگیزتگی‌های امر نشانه‌ای^۲ و بر اساس ساختی آرکائیک^۳ و پیشاهستی شناختی در حرکت است. در این بین رویکرد او با معرفی یک « سوژه در فرآیند »^۴ که همواره تابع بی‌ثباتی‌های

^۱. غیاثوند ۱۳۹۲: ۱۰۶

^۲. The semiotic

^۳. Archaic

^۴. Subject in process

دلالت و ساختار است، رویکردی انقلابی و یگانه تلقی می‌شود. در نتیجه، کریستوا در پی ترسیم طرحی از سوژه است که بر اساس برداشت‌های پیشین از سوژه‌کتیویته شکل نگرفته است و به چیزی رهنمون می‌شود که «سوژه سخن‌گو»^۱ می‌نامد. این سوژه همواره تابع پدیده‌هایی همچون (فرهنگ، بافت، زبان و...) است و اساساً این پدیده‌ها شیوه به هستی در آمدن انسان‌ها را شکل می‌دهند. کریستوا همانند فوکو^۲ شکل‌گیری سوژه را در ملاحظاتی از تاریخ، اجتماع و قدرت می‌داند. در این راستا، فوکو با در نظر گرفتن اینکه انسان و به خصوص جسم او در طول تاریخ ظهورات گوناگونی داشته است و به نوعی در برخورد با تکنولوژی سیاسی قدرت شکل گرفته به تحلیل مسئله جنسیت و شکل‌گیری آن در شبکه زبان، فرهنگ و قدرت می‌پردازد. همچنین کریستوا با در نظر گرفتن این مفهوم که در تفکر فمینیستی جدید، بدن مرکز تحلیل است و تعدی که بر آن صورت می‌گیرد، زمینه‌ای برای مشروعیت بخشی به نابرابری جنسی را فراهم می‌آورد بسیار متأثر از فوکو است.

بنابر اعتقاد وی، سوژه حاصلی از فرآیندهای زبان‌شناختی است و هیچ آگاهی پیش‌زبانی^۳ وجود ندارد. او برای توضیح سوژه پویا و نه چندان منسجم خود از مفاهیم متعددی بهره می‌گیرد که به برداشت او از مفهوم انسان و معنا باز می‌گردد. یکی از این مفاهیم «کورا»^۴ است، واژه‌ای که کریستوا از ر ساله تیمائوس افلاطون به عاریت گرفته است و با استفاده از این مفهوم به بازتولید امرزانه-مادرانه و کنش معناداری می‌پردازد. کورا به عنوان فضایی زایا که بر سازنده و مختل کننده امر نمادین^۵ و فرهنگ است، به عنوان ساحتی مطرح می‌شود که در بستر نظریه‌های زبان‌شناختی سنتی گرفتار نمی‌شود. امر نشانه‌ای که مبتنی بر کورای نشانه‌ای است، پیداشادایی و مبتنی بر جهت‌گیری‌های مادرانه است و در مقابل، امر نمادین یک سیستم ادیب شده‌ای است که به واسطه قانون پدر شکل گرفته است و این دو با هم فرآیند دلالت و معناداری را شکل می‌دهند. کریستوا معتقد است به تبع دوگانه و در تضاد بودن فرآیند دلالتی زبان، سوژه‌های سخن‌گو نیز در تضاد ساخته می‌شوند که از درهم آمیختگی امر نشانه‌ای و امر نمادین توأمان شکل می‌گیرد. کریستوا دو حوزه سوژه‌کتیویته و

۱. Speaking Subject

۲. Mechel Foucault

۳. Preverbal

۴. Chora

۵. The symbolic

زبان را با هم در می‌آمیزد، به گونه‌ای که ما برای درک هر یک، ناچار به شناخت و تحقیق درباره حوزه دیگر نیز هستیم.

در این مقاله برای دریافت شیوه‌ای که کریستوا به پرورش سوژه سیال خود می‌پردازد، به سراغ حوزه مطالعاتی وی در روانکاوی می‌رویم و همچنین با تلفیق دو حوزه روانکاوی و نشانه‌شناسی به چیزی رهنمون می‌شویم که وی «سوژه در فرآیند» می‌نامد. سوژه‌ای که حاصلی از فرآیندهای زبان‌شناختی و روانکاوی است و یک سوژه ناهمگن^۱ است، چرا که هویت آن هرگز ثابت نمی‌پذیرد. پرسش از اینکه چنین روندی چگونه در رویکرد کریستوا شکل می‌گیرد، در این مقاله مورد بازنگری قرار می‌گیرد.

نظریه‌های سوژه - محور

یکی از انگاره‌های اساسی تفکر امانیستی، وجود نفس پایدار و منسجم است که دارای خصایص مطلوبی مانند اراده آزاد و خود سامان‌بخشی است. در تفکر امانیستی مدرن، سوژه یعنی «منی» که دنیا را تجربه می‌کند و با آن در تعامل است. مقوله‌ای که در اندیشه مدرن و در عین حال در اندیشه پسامدرن بسیاری خواهان آن را زیر سوال ببرند. پیش از دکارت، سوژه انسانی محصل نیروها و طرح‌های بیرونی بود که متعلق به موجودی الهی بود، به عبارتی دکارت با «می‌اندیشم، پس هستم» سوژه را بر هویتی مستقل بنا نهاد که بنیادهایش بر اندیشه شکل گرفته بود. با ظهور فروید مفهوم جدیدی از سوژه شکل می‌گیرد؛ فروید مطرح می‌کند که آگاهی آدمی را که دکارت آن را با «می‌اندیشم» یکی می‌داند، ضمیر ناخودآگاه همراهی می‌کند و بدین طریق به نوعی آن معنی یکپارچه سوژه و وحدت آن را زیر سوال می‌برد. فروید با طرح مفهوم ناخودآگاه یکی از نخستین نظریاتی را مطرح کرد که این مفهوم آرمانی از نفس را به چالش کشید و متزلزل کرد. به عقیده لاکان، روانکاو فرانسوی، این طرح که «خود» بتواند جایگاه ناخودآگاه را از آن خود کند یا آن را به کنترل درآورد غیرممکن خواهد بود. به عقیده وی، «خود» هرگز نمی‌تواند جایگاه ناخودآگاه را از آن خود کند یا آن را به کنترل درآورد، زیرا خود^۲ یا نفس تنها توهمات بر ساخته ناخودآگاه هستند. به عبارتی دیگر در روانکاوی، ناخودآگاه رکن اساسی و بنیادین هر موجودی است، ناخودآگاهی که ساختار شبیه زبان دارد و شناخت جهان، دیگران و خود به وسیله زبان تعیین می‌شود. او دارای

^۱. Heterogeneous

^۲. ego

نظریه‌ای در باب زبان است که آن را به ذهنیت ارتباط می‌دهد، از نظر او سوژه نمی‌تواند بدون زبان یک سوژه انسانی باشد. سوژه‌ای که علم روانکاوی تصویرش می‌کند اساساً دوپاره است، زیرا بین آگاهی و ناخودآگاهی و بین عقلانیت و میل تقسیم شده است. اما نظر پسا‌ساختارگرانی مثل فوکو کمی با لاکان متفاوت است؛ در حالی که لاکان، معنای متمایزی از سوژه در عصر جدید ارائه می‌دهد اما همچنان به سوژه اعتماد دارد و این در حالی است که پسا‌ساختارگرایان در پی انحلال کامل سوژه هستند. کسانی مثل فوکو معتقد بودند که باید مفاهیمی که تاکنون به کمک آنها انسان را شناخته‌ایم به طور کامل نابود کنیم. بنابراین، می‌توان گفت که نظریه سوژه، نظریه «خودی» مترادف با آگاهی را به تردید می‌کشاند و از سوژه «مرکزیت‌زدایی» می‌کند و در این راستا پسا‌ساختارگرایان بر آن بودند که سوژه را منحل کنند و بنابراین، کسانی مثل فوکو نظریه‌ای در باب سوژه ندارند. می‌توان گفت از نظر فوکو، تعاریف «خود» تنها در روابط اجتماعی ما که به واسطه آنها زندگی می‌کنیم وجود دارد، «خود» یک امر سیاسی است و آگاهی از آن با قدرت مرتبط است.^۱

فوکو رابطه بین قدرت و بدن را از زوایای متعددی مورد تحلیل قرار داده است. او در وهله اول به وجوه قدرت‌های انضباطی می‌پردازد که در واقع با پروژه فمینیسم در ارتباط است و با در نظر گرفتن سیاست‌های خرد^۲ در زندگی شخصی و آشکار نمودن کارکردهای قدرت پدر سالار در مورد تجربیات زنان هم‌پوشانی دارد. بر همین مبنا فمینیست‌ها با تئوری قدرت و بدن در شکل‌گیری سوژه با فوکو هم‌داستان می‌شوند، زیرا اساساً مفهوم بدن مبنای زمینه‌سازی برای مشروعیت بخشیدن به نابرابری‌های جنسیتی بوده و این در حالی است که بدن زنان با در نظر گرفتن معیارها و ایده‌های مبتنی بر توانایی‌های مردان، فرودست واقع شده است و تأثیر این کارکردهای بیولوژیکی در مورد زنان در پذیرش نقش آنان در جامعه بسیار تأثیرگذار بوده است. این در حالی است که مردان با استفاده از قدرت و توانایی‌های عقلانی خود در حال پذیرش نقش‌های اجتماعی‌اند و زنان صرفاً بر حسب ظرفیت‌های فیزیکی‌شان برای باروری و مادری تعریف می‌شوند. در این بین فمینیست‌ها با تفاوت قائل

^۱. وارد ۱۳۸۳: ۱۹۲.

^۲. Micropolitics

شدن میان جنس^۱ و جنسیت^۲ بر آن شده‌اند که تئوری فوکو از بدن و جنسیت را برای طرح و توسعه تئوری‌های خود مناسب بدانند. به عقیده فوکو، بدن به هیچ روی پیش از تعیین در گفتمان جنسی حاصل نمی‌شود. بدین نحو تمایل جنسی برای فوکو، تولید جنسیت به منزله مفهومی ساختگی دانسته می‌شود که روابط قدرت موجود را بسط داده و می‌پوشاند. بنابر نظر فوکو، رهایی از سرکوب و یافتن موقعیت برابر و امکان مشارکت در عرصه سیاسی و اجتماعی به دغدغه اصلی جریان فکری و سیاسی زنانه عصر متأخر تبدیل شده است. در این بین جریان پسا ساختارگرایی متأثر از فوکو با در نظر گرفتن مسئله زنان، خواهان مقاومت عناصر حاشیه نشین و طرد شده، به ویژه زنان در مقابل گفتمان غالب (مردانه) است؛ بدین معنا که هر جا که قدرت هست، مقاومت نیز وجود دارد. چارچوب فوکو روشی برای حل برخی از مشکلات سیاسی و معرفت‌شناسانه‌ای که از دیدگاه کریستوا درباره بدن زنانه منتج می‌شود، ارائه می‌دهد.

کریستوا با بهره‌گیری از تفکرات فوکو به بازتولید مفهومی جدید از بدن زنانه - مادرانه می‌پردازد و تأثیر آن را در شکل‌گیری «سوژه» که وی «سوژه در فرآیند» می‌نامد، مورد بررسی قرار می‌دهد و نقش مادرانه را در توسعه و بسط سوژه و خلق معنا به خوبی نشان می‌دهد.

نظریه سوژکتیویته کریستوا به ما نشان می‌دهد که زبان و قدرت درهم تنیده‌اند و بنابراین، ریشه‌های سرکوب زنان در طول تاریخ را باید در زبان جستجو کرد. در این راستا سوژه سخنگوی و دارای یک رابطه دو گانه با زبان است؛ از یک سو زبان را به کار می‌گیرد و از این وجه سوژه مبتنی بر سوژه است و از سوی دیگر، زبان است که موجبات تقویم سوژه را فراهم می‌آورد.

کریستوا از سوژه خود با تعبیر سوژه - در - فرآیند یاد می‌کند که برداشتی پویا و فرآیند محور از سوژکتیویته است. از نظر او ویژگی آشکار سوژه، سخن‌گویی است و این امر بدون آمیختگی سوژه و زبان ممکن نیست.^۳

^۱. Sex

^۲. بسیاری از فمینیست‌ها این را مفید می‌یابند که مقوله زیست‌شناختی جنس (sex) - یعنی مذکر و مؤنث - را از مقوله فرهنگی جنسیت (gender) جدا کنند. این یعنی مردانگی و زنانگی ساخت‌هایی فرهنگی و اجتماعی‌اند در حالی که مذکر و مؤنث بودن واقعیتی زیست‌شناختی است.

^۳. Kristeva 1984: 26

دارایی/اکبری

سوژه در فرآیند در کریستوا می‌تواند به عنوان درکی از سوژکتیویته لحاظ شود که به عنوان تصحیح‌کننده‌ای برای هویت سیاسی مدرن و تحلیل برنده درک یک هویت «خود» پایدار است.^۱ در این بین می‌توان گفت که وی بخش اعظم زندگی خود را به دنبال انقلاب بوده است، و البته نه یک انقلاب دقیقاً سیاسی، بلکه بیشتر روان‌شناختی و به همین دلیل کار خود را بر روی سوژه‌های فردی به عنوان «خرده سیاست» قرار می‌دهد تا با ایجاد دگرگونی و تحول در آن بتواند شاکله سوژه خود را برای ایجاد یک دگرگونی سیاسی به طور «کلان» عرضه نماید. کریستوا برای شکل‌گیری این فرآیند، به خلق دو مفهوم «امر نشانه‌ای» و «امر نمادین» می‌پردازد و با بهره‌گیری از این دو مفهوم، رابطه بین بدن مادرانه و فرهنگ را به تصویر می‌کشد.

سوژه در فرآیند و دو نوع عملکرد متفاوت زبان

در نظریه کریستوا سوژه را نمی‌توان فارغ از زبان در نظر گرفت. به بیان دیگر، کریستوا معتقد است سوژه حاصلی از فرایندهای زبان‌شناختی است و هیچ آگاهی مقدم بر به‌کارگیری زبان وجود ندارد. کریستوا در این راستا دو گونه شیوه عملکرد زبان را مورد بررسی قرار می‌دهد: (۱) زبان به عنوان انگیزش احساس یا به طور مشخص‌تر تخلیه رانه‌ها^۲، که می‌توان گفت کریستوا آن را به عنوان امری «زنانه» در نظر می‌گیرد و آن را در بدن مادرانه تجسم می‌کند و وی آن را «امر نشانه‌ای» می‌نامد.

(۲) زبان به عنوان امری قاعده‌مند و بیان واضح^۳، جهان قواعد و نظام‌های نشانه‌ای مشترک که وی معتقد است به عنوان یک سیستم ادیب شده و به واسطه قانون پدر شکل گرفته و از بالا بر امر نشانه‌ای تحمیل شده و گفتمان معاصر را دچار تزلزل کرده است و وی آن را «امر نمادین» می‌نامد. به عبارت دیگر، امر نمادین شیوه‌ای از بیان درونی زبان و منطقی امور است که در آن کوشش می‌شود تا آنجا که ممکن است معنا به صورت واضح و بدون ابهام بیان شود.

امر نشانه‌ای که در مقابل امر نمادین قرار می‌گیرد، امری پیش‌زبانی است و به فرایندهای اولیه پیش‌ادیبی پیوند خورده است، در نتیجه با افعال نمادین که مبتنی بر زبان است، به

^۱. Sjöholm: 3

^۲. McAfee 2004: 15-16

^۳. Ibid

عنوان نظام علائم و نشانه‌ها فرق می‌کند. از این رو «امر نشانه‌ای» چیزی است که هیچ‌گاه به‌طور کامل به اندیشه مفهومی در نمی‌آید. امر نشانه‌ای تنها با زیبایی‌شناختی به فهم می‌آید.^۱ ولی با این همه باید بیان کرد که از نظر کریستوا این دو وجهه فرآیند دلالتی از هم جدایی ناپذیرند و تقابل میان آن دو، نوعی گفتار مورد نظر را ایجاد می‌کند. در فرآیند دلالتی که توسط این دو وجهه از زبان شکل می‌گیرد، امر نمادین تمایل به سرکوب نیروی امر نشانه‌ای و ایجاد یک رابطه ایستا و ثابت را در میان دال و مدلول‌های زمانی دارد، در حالی که «امر نشانه‌ای» در پی ایجاد اختلال و بی‌نظمی در قواعدی است که توسط امر نمادین تعریف می‌شود. در نظریه کریستوا در وضعیت طبیعی، به کارگیری زبان، جنبه‌های منظم و عقلانی کردارهای دلالتی ما، هرگز بر امر نشانه‌ای، یعنی جنبه‌های سیال‌تر، پرجنب‌وجوش‌تر و غریزی‌تر کردارهای دلالتی، غالب نمی‌شوند. ولی در گفتار معاصر این توازن دچار اختلال شده و کریستوا سعی دارد با طرح «سوژه در فرآیند» خود و اشاره به پویایی و تعامل در عنصر سوژکتیویته و زبان، زمینه بحث از دو الگو یا دو جنبه معناداری را در قالب چیزی که «فرآیند دلالتی^۲» می‌نامند، فراهم آورد. فرآیند دلالتی زبان، «سوژه‌های سخن‌گو» را در درون خود می‌سازد و ما کسانی می‌شویم که حاصل مشارکت در فرآیندهای دلالتی‌اند و هیچ آگاهی مقدم بر استعمال زبان وجود ندارد.^۳

کریستوا معتقد است که امر نمادین به عنوان یک سیستم اُدیپ شده و به واسطه قانون پدر شکل گرفته از بالا بر امر نشانه‌ای تحمیل شده است و با نادیده انگاشتن امر نشانه‌ای، پویایی و انگیزندگی را از زبان سلب کرده و البته از نظر او، این سلطه در زبان مسلط تفکر مدرن محکوم به شکست بوده است. امر نشانه‌ای و امر نمادین دو وجههٔ پروسه دلالت کردن هستند که هرگز به صورت مجزا و جدای از هم تجربه نمی‌شوند، اما به طور تئوریک به صورت دو گرایش درون امر دلالت می‌توان آنها را به صورت مجزا در نظر گرفت. کریستوا امر نشانه‌ای را به رانه‌ای اولیه‌ای مربوط می‌داند که این رانه‌ها، مادرانه دانسته می‌شوند و ویژگی آن در ارتباط با وابستگی بدن مادر و کودک جای دارد که توسط امر نمادین سرکوب شده‌اند. طبق نظر کریستوا، در جهان کنونی، امر زیباشناختی توسط عناصر امر نمادین محدود شده است. به

^۱. Fletcher 1990: 27

^۲. Signifying process

^۳. مک آفی ۱۳۸۴: ۵۱

دارایی/اکبری

بیان دیگر، سوژه کریدستوایی برای رهایی از سلطه امر نمادین در عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست باید در درون زبان به کنش بپردازد تا بدین طریق بتواند راهی به درون زبان بجوید تا امر نشانهای بتواند در مقابل امر نمادین دست به عصیان و سرپیچی زند. او با بازیابی مفهوم سوژه در صدد است که ظرفیت‌های پنهان زنانه-مادرانه را به منزله نماد اصلی امر نشانهای بازتولید کند. سوژه زنانه با مشارکت در دنیای زبانی نمادین، بدان وجه عاطفی و خیالی می‌بخشد و این‌گونه آن را به تعادل در می‌آورد. در اینجا است که امر نشانهای از طریق ریتم، هم‌صدایی، لحن، آوا و تکرار، بدن مادرانه را بار دیگر در گفتار شعری بازیابی می‌کند. در پرداختن به شکل‌گیری سوژه در دیدگاه کریستوا با دو مفهوم «کورا» و «واپس‌زنی»^۱ برخورد می‌کنیم که در به‌وجود آوردن سوژه نقش مهمی ایفا می‌کنند.

کورا و شکل‌گیری سوژه

کورا یک اصطلاح یونانی است و در انگلیسی chora یا khora که گاهی معادل آن place را برگزیده‌اند، اولین بار توسط افلاطون به معنای فلسفی به کار رفته است. افلاطون در رساله تیمائوس ضمن روند چگونگی پیدایش جهان از واژه کورا استفاده می‌کند. کورا، که در خلق جهان نقشی اساسی دارد، «پذیرنده و به یک معنی دایه هر تکوین و شدن است»^۲. افلاطون این واژه را به معنایی قریب به مکان، و به عبارت دقیق‌تر محیطی که در آن صور تحقق می‌یابند به کار برده است، مکانی که هم می‌تواند فراگیرنده و پذیرنده باشد و هم مغذی و مادرانه.^۳ وی مکان را از جهتی شبیه مادر می‌داند (مادر به عنوان مکانی که پذیرنده است و به کودک اجازه می‌دهد تا رشد کند) و دقیقاً کریستوا از این تشابه استفاده می‌کند و مانند افلاطون کورا را مربوط به امر مادرانه می‌داند.

کریستوا کورا را در بحث از شرایط اولیه تکوین سوژه وارد می‌کند و آن را سامانه یا فضایی می‌داند که مقدم بر شکل‌گیری «من» یا (ego) و تمایز من/دیگری یا سوژه/ابژه است؛ کورا فضایی است که فرد پیش از ورود به زبان، یعنی پیش از نامیدن چیزها و در نتیجه ابژه سازی‌شان، در آن به سر می‌برد. کورا، بیان رانه‌های جسمانی، انباشت انرژی و نشانه‌های فیزیکی است که کلیتی غیر بیان‌گر را تحقق می‌بخشد؛ کلیتی که در آن مجال برای شکل

^۱ با ترجمه‌های دیگری همچون واپس‌زنی، طرد، آلوده انگاری، امر زننده، Abjection.

^۲ لطفی ۱۳۸۰: ۱۷۴۶

^۳ پارسا ۱۳۹۱: ۷۹

یافتن پدید نمی‌آید، ولی از طریق اثراش شناخته می‌شود.^۱ به طور کلی کریستوا با طرح کورا می‌کوشد تا زمینه درک هستی سوژه را پیش از سوژه شدن فراهم کند. کریستوا بر اساس تفاسیر روانکاوانه، زبان شناختی و فلسفی خود می‌کوشد تا تصویر نسبتاً پویاتری از این مفهوم به دست دهد. او با مرتبط ساختن این واژه با زبان در نظر دارد به کلیه تجارب، یعنی فرآیندهای گوناگون مقدم بر نشانه و قواعد نحو اشاره کند که نشانه‌های زبانی نمی‌توانند بر آن دلالت کنند.^۲

وی این فضا را که جایگاه هستی نشانه‌ای و آغازین سوژه است کورا می‌نامد و آن را به مثابه مجموعه افعال سیالی می‌داند که بر «گواه واقع‌نمایی، مکانیت و زمانیت تقدم دارد»^۳، کورا مکانی است که در آن «شی» در حال بسط و شکل‌گیری است و (به بیان کریستوا) کودک در آن تربیت می‌شود. در این فضا مادر به نیازهای کودک واکنش نشان می‌دهد و کودک در این فضا گرسنگی، هوشیاری، خواب‌آلودگی و ... را تجربه می‌کند و همه اینها توسط مادر که به بچه شیر می‌دهد، با او رو در رو می‌شود و سخن می‌گوید، او را بغل می‌گیرد تا به خواب رود و مانند آن پاسخ داده می‌شود. در واقع، کودک اگرچه هنوز با زبان صوری و نمادین آشنا نیست، ولی از طریق نوعی زبان که کریستوا، نشانه‌ای می‌نامد با مادر سخن می‌گوید و مادر حرف او را می‌فهمد. تجربه کودک در کورا با تجربه متعارف فرق دارد، زیرا کودک که در کورا به سر می‌برد هنوز به سوژه بدل نشده است و از منظر روانکاوی حتی تمایزی میان سوژه و ابژه یعنی میان خود و بدن مادر نمی‌گذارد. بنابراین، کورا فضایی است که در آن نه تنها جسم کودک بلکه زبان (و به معنایی هویت) او در حال شکل‌گیری است. از این رو، ریشه زبان را نیز باید در این دوره یعنی در پیوند کودک با مادر جستجو کرد. هر چند کورا از جهتی، سازنده و قوام‌دهنده فضای روانی سوژه است، اما می‌تواند عامل گسستگی و شکاف در آن نیز باشد. از آنجا که کورا منشأ بارها و انرژی‌های نشانه‌ای است، هرگونه خاطره‌ای از آن می‌تواند در قالب نوعی سرپیچی نمادین، و همین‌طور نظم منطقی سوژه‌کتیویته را مختل سازد. بنابراین از نظر وی، جدایی از کورا باید به طور کامل و بر اساس هنجاری خاص (که برای کریستوا آغاز آن از مرحله واپس‌زنی است)، رخ دهد. فقدان که در نتیجه جدایی

^۱. فیروزی ۱۳۹۱: ۱۱۸

^۲. Fletcher 1990: 46

^۳. Moi 1986: 93-94

دارایی/اکبری

زودهنگام احساس می‌شود، می‌تواند کاملاً تخریب‌کننده باشد و به عقیده کریستوا به اختلالاتی چون افسردگی، مالیخولیا، روان‌پریشی، زبان‌پریشی و مانند آن منجر شود.

واپس‌زنی و شکل‌گیری سوژه

ایدهٔ واپس‌زنی به عنوان فرآیندی روانی که بخشی از سوژه‌کتیویته است، مطرح می‌شود. واپس‌زنی در دیدگاه کریستوا نیاز حیاتی ما است، چرا که ما برای سوژه شدن باید تن مادرانه را طرد کنیم. امر طرد شده منحرف است، زیرا نه تسلیم می‌شود، نه چیزی را ممنوع یا قانون می‌پندارد؛ اما موقعیت‌شان را تغییر می‌دهد.^۱ از این رو است که امر طرد شده و سیله‌ای برای دفاع از تمامیت مرزهای سوژه‌کتیویته را فراهم می‌آورد.

«واپس‌زنی» یعنی حالتی از طرد و واپس‌زدن آنچه برای خود، دیگری محسوب می‌شود و خود به این وسیله مرزهایی برای یک «من» همواره ناپایدار ایجاد می‌کند^۲، یعنی فرآیند بیرون‌راندن دیگری از خود. ابژه طرد شده صرفاً چیزی نیست که خارج از ما باشد و به واسطه آن احساس بی‌زاری و انزجار کنیم و چنین به نظر می‌رسد که نه سوژه بودن و نه ابژه بودن در وهلهٔ اول تهدیدی برای مرزهای «خود» باشد.^۳

کریستوا در رابطه با مادر، توضیح می‌دهد که بدن مادر، تنی بی‌مرز است و کودک میان بدن خود و مادر فرقی نمی‌بیند، اما سوژه‌کتیویته همیشه باید تفاوت و شکافی میان دیگری و خود بیابد. او در عین شیفتگی به بدن نخستین مادر، برای نجات خود و پیشرفت ذهنی‌اش، به واپس‌زنی نیاز دارد. به عبارتی «سوژه‌ای که هنوز سوژه نشده و ابژه‌ای که هنوز ابژه نشده، یا دیگر ابژه نیست، خودش را طرد می‌کند. واپس‌زنی تقریباً راهی برای نفی هم‌ذات‌پنداری خودشیفته‌وار با مادر است»^۴. کودک برای اینکه به سوژه بدل شود باید از یگانه‌پنداری با مادرش صرف‌نظر کند، او باید خطی میان خود و مادرش ترسیم کند که این امر باعث شکل‌گیری سوژه‌کتیویته او می‌شود. در تحلیل‌های لکانی بدن کودک میانجی‌ای بی‌مرز و در نتیجه بی‌هویت است، چرا که کودک میان بدن خود و مادر تمایزی نمی‌گذارد. در پروسه واپس‌زنی سوژه بر این میانجی نگاشته می‌شود و در واقع سوژه‌کتیویته برای محقق شدنش باید شکاف و گسستی در خود، میان خود و مادر (دیگری) بیابد. ظهور غیریت شرط ورود به

^۱. Kristeva 1982: 17

^۲. مک‌آفی ۱۳۸۴: ۷۵

^۳. Ibid: 2

^۴. کلی ۱۹۹۳: ۶۰. به نقل از نوئل مک‌آفی

سوپرکتیویته و زبان است و برای این ورود کریستوا مفهوم واپس‌زنی را می‌انگارد. باید این توضیح را اضافه کنیم که کودک در موقعیتی که هنوز با مادرش یکی است، بخشی از خود را از یاد می‌برد تا به یک «خود» بدل شود. واپس‌زنی در این حالت به جای اینکه تکذیب یا انکار کند، نوعی عدم پذیرش است و به معنای آن است که از جسم در سطح نمادین روانه نمی‌شود.^۱ و این ساحت در بسط و درک نظریه کریستوا بسیار حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، واپس‌زنی تجلی بخشی از هویت است که از طریق آن می‌توان کشش مداوم مابین سوپرکتیویته و کورا را کنار زده و وارد ذهنیت و هویت شویم و از تعامل دیالکتیک بین امر نشانه‌ای به عنوان امری سیال و پویا و امر نمادین به عنوان ایستایی به فرآیندی مداوم دست یابیم که منجر به شکل‌دهی هویت در ما می‌شود، گرچه خود این هویت امری انگیخته و در حرکت است.^۲

از نظر کریستوا، واپس‌زنی پدیده‌ای است که در دوران کودکی و پیش از مرحله آینه‌ای اتفاق می‌افتد. این مرحله در تفکر لاکان مطرح می‌شود و زمانی است که کودک تصویر خویش را در آینه می‌بیند و با آن هم‌ذات‌پنداری می‌کند و در این مرحله، که مرحله‌ای پیش‌سازبانی است، می‌کوشد از وضعیت خیالی و پاره پاره به تصویری وحدت یافته و منسجم دست یابد. کودک برای گذر از این مرحله باید جداسازی و تمایز خود از دیگری را بیاموزد. کریستوا و لاکان هر دو در شرح این فرآیند، به نقش و جایگاه مادری پرداخته‌اند. لاکان معتقد است کودک با وارد شدن به ساحت نمادین از وحدت و یگانگی با مادر خود دست کشیده و وارد فرهنگ نمادین می‌شود. ولی کریستوا گذر کودک از این مرحله را حتی پیش از مرحله آینه‌ای و در مرحله واپس‌زنی مرتبط می‌داند. امر طرد شده که در سطح نمادین تجربه می‌شود همچون چیزی که ثبات سوپرکتیویته و من را متزلزل می‌کند و می‌توان گفت امر طرد شده، راهی را برای ورود سوپرکتیویته ایجاد می‌کند.

واپس‌زنی آفریننده ستم بر زنان در تاریخ فرهنگ‌های مردسالار است. در واقع، در جامعه مردسالار نوعی مادرکشی که در پی آن است تا مفاهیم اولیه مرتبط به رابطه دوگانه مادر و فرزند محو شود، رخ می‌دهد. زنان در این رابطه به کارکرد بازتولید کننده و مادری خود تقلیل

^۱. Sjolholm 2005: 79

^۲. MacAfee 2000: 76

می‌یابند و برایشان ضروری است که به خاطر رسیدن به موقعیت سوژه، نقش مادری‌شان را از خود برانند.

سوژه و زبان (سوژه در ارتباط)

سوژه کریستوایی حاصلی از فرآیندهای زبان‌شناختی و تعاملات اجتماعی است و در عین حال، زبان نوعی فرآیند دلالتی است؛ چرا که توسط کسی که خود یک فرآیند دلالتی است، به کار گرفته شده است. پسا‌ساختارگرایی کریستوا بر سوژه‌های سخن‌گو متمرکز است - موجودات انسانی که دلالت‌گرند و از طریق کردارهای دلالتی‌شان تشکل یافته‌اند و این یعنی مطالعه نظریه زبان کریستوا جدای از «نظریه سوژه‌کتابیته» وی ناممکن است. کریستوا نظریه روان‌کاوی خود را برای توسعه بینش‌هایی به کار می‌گیرد که متأثر از نظریات فروید و لاکان است و به رویکرد آنها یعنی عقده ادیپ^۱ و مرحله آینه‌ای^۲ می‌پردازد و در این بخش از طرح لاکان، آنچه او امر نمادین می‌خواند، بحث می‌کند و اینکه نظریه «سوژه در فرآیند» خود را بر اساس نظریه لاکان شرح و بسط می‌دهد.

قسمت عمده تفکر فروید به من (ایگو) یا ضمیر خودشیفته تعلق دارد که این مفهوم به عنوان زیست‌مایه ناخودآگاه در نظر گرفته می‌شود. الیزابت گروز^۳ بیان می‌دارد که مدل خودشیفتگی، مدلی است که لاکان به ارث برده است، زیرا فروید بعدها مدل دیگری ارائه داد. در اینجا باید مطرح کنیم که کریستوا از تئوری من خودشیفته که در مدل لاکان استفاده شده بهره بسیار گرفته است. همچنین کریستوا شکل‌گیری سوژه در فرآیند را با دو رویکرد در تفکر لاکان و فروید مورد بررسی قرار می‌دهد: عقده ادیپ و مرحله آینه‌ای.

کریستوا به پیروی از فروید و بر اساس نظریات گروز و لاکان به دنبال شرح این مطلب بود که چگونه کودک احساسی که نسبت به خود دارد را گسترش می‌دهد؛ چیزی که لاکان آن را «فقدان»^۴ یا «کمبود» می‌داند^۵. کودک هنگامی با این فقدان مواجه می‌شود که جدایی از مادر را تجربه و درک کرده و این در زمانی است که دیگر سینه مادر وجود ندارد، در این مرحله

^۱. Oedipal

^۲. Mirror stage

^۳. Elizabeth Grosz

^۴. Lack

^۵. McAfee 2000: 63

است که کودک تلاش می‌کند این فقدان و شکاف را پُر کند. این شکاف است که موجب می‌شود او به سمت هویتی منسجم و وحدت‌یافته و همچنین زبان سوق داده شود و این همان چیزی است که لاکان «مرحله آینه‌ای» می‌نامد و آن زمانی است که کودک تصویر خود را در آینه تشخیص می‌دهد و با دستیابی به هویت خود از طریق تصویر خود در آینه به دنبال پُر کردن این شکاف است؛^۱ مسیری که «من» از طریق فرآیند خود شیفتگی، به هویت خود دست می‌یابد و در این مرحله است که کودک به یک بازشناسی و وحدت دروغین دست پیدا می‌کند.^۲ کودک با تشخیص تصویر خود که در آینه منعکس می‌شود، ادراک «من» را در خود ایجاد می‌کند و تصویر خود را پیدا می‌کند، او با یافتن خود احساس یکپارچگی به خود می‌گیرد که حقیقتاً تا قبل از این تجربه نکرده بود، اما این حس وحدت به آسانی مستقل از دیگران و دنیای خارج نیست، بلکه درک هویت به شکلی خاص است و شرایط درونی دارد.^۳ با درک این موضوع که «هویت‌یابی» بر اساس تصاویر و تجسم کردن شکل گرفته است، کودک در تخیل و از طریق مشخص کردن ابژه‌های مغایر و بیگانه، نوعی ارتباط پارانوئید با دیگران توسعه می‌دهد. کودک در تخیل خود با دیگران و عمدتاً با مادرش هویت‌یابی می‌کند، این هویت‌یابی با ورود پدر به تخیل کودک دچار شکاف می‌شود، فروید این گسستگی را «عقده ادیپ» می‌نامد و آن زمانی است که کودک تشخیص می‌دهد که مادرش (ابژه‌ای که هنوز تبدیل به ابژه نشده)، فاقد قضیب^۴ است و در این مرحله است که کودک دچار سرخوردگی می‌شود و شروع به همانند سازی با پدر می‌کند و به نوعی وارد زبان و امر نمادین و فرهنگ می‌شود. لاکان به روح نظریه فروید احترام می‌گذارد، گرچه مسیری جدید را انتخاب می‌کند. او از دید زیست‌شناسی و جبرگرایی که در بیان فروید است، مسئله را تحلیل نمی‌کند، بلکه عقده ادیپ را بیشتر با مفاهیم اجتماعی، زبان‌شناسی و استعاره‌ای بازنگری می‌کند.^۵ در تفکر لاکان، پدر با نشانه‌های زبان و کارکردهای سمبلیک، ارتباط خیالی کودک را ابتدا با مادر و سپس با تابوی رابطه جنسی می‌گسلد و زبان در این شکاف مطرح می‌شود، کودک خیال را رها کرده و وارد مرحله نمادین می‌شود. طبق نظر وی، هدف روانکاوی کشف زبان ناخودآگاه

^۱. Grose 1989: 50

^۲. McAfee 2000: 64

^۳. Grose 1989: 50

^۴. Phallus

^۵. McAfee 2000: 65

دارایی/اکبری

است و آن چیزی که ابژه محسوب می‌شود. کریستوا شدیداً وامدار تفکر لاکان است، و این ایده که ضمیر ناخودآگاه ساختاری شبیه زبان دارد را مدیون او است. کریستوا با این ایده توافق دارد که امر نمادین هنگامی رخ می‌دهد که کودک وارد ارتباطات زبانی و اجتماعی شده است. تعبیر کریستوا از این مرحله به عنوان «گسست نهادهای»^۱ مطرح می‌شود.

مرحله نهادهای نه تنها نقطه شروعی برای دلالت است، بلکه مرحله‌ای در رشد سوپزکتیویته کودک است. یعنی گذر از کورای نشانه‌ای و ورود به زبان و شکل‌گیری سوپزکتیویته؛ و در این جا است که کریستوا هر چند موافق است که مرحله آینه‌ای می‌تواند درکی از یگانگی فراهم آورد اما او فکر می‌کند که، حتی پیش از این مرحله طفل شروع به جداسازی خود از دیگران می‌کند تا مرزهای میان «من» و دیگری را ایجاد کند. طبق نظر کریستوا، این تمایزگذاری قبل از مرحله آینه‌ای اتفاق می‌افتد و این زمانی است که طفل چیزی را که خوشایندش نیست از خود بیرون می‌راند.^۲

همچنین کریستوا بیان می‌دارد که زمانی که کودک در کورای نشانه‌ای غرق است، خود را با اداهای کودکانه بیان می‌کند، او اصوات را برای بیان خود و تخلیه انرژی‌اش به کار می‌گیرد. او در این مرحله عقیده فروید درباره خودشیفتگی اولیه را به عاریه می‌گیرد و آن را گسترش می‌دهد. در این ساختار، طفل تصور می‌کند که «پستان» مادر، بخشی از وجود خودش است و بنابراین، شروع به یکی شدن و تقلید از آنچه برای او دیگری است، می‌کند؛ این ساختار خودشیفتگی که پیشاپیش در قلمروی کورای نشانه‌ای حاضر است، زمینه را برای طفل هموار می‌کند تا تبدیل به سوژه‌ای در یک نظام دلالتی شود. طبق گفته کلی الیور:

«کریستوا در خودگیری پستان مادر را با در خودگیری ثانوی «گفتار دیگری» مقایسه می‌کند.

او توضیح می‌دهد که طفل به واسطه در خودگیری گفتار دیگری الگوی زبان را در خودگیری

می‌کند و به این وسیله با دیگری نیز هم‌ذات‌پنداری می‌کند. به واسطه توانایی «شبیه‌سازی،

تکرار و بازتولید کلمات»، طفل به دیگری شبیه می‌شود، یعنی یک سوژه می‌شود.»^۳

به عبارت دیگر، کریستوا معتقد است پیش از مرحله آینه‌ای و ادیبی، کودک شروع به تجربه منطقی می‌کند که به آن اجازه می‌دهد تا شیوه‌های فرهنگ را بیاموزد. وی بیان می‌دارد

۱. Thetic کریستوا ایده گسست نهادهای را از مفهوم «امر نهادهای» (The thetic) فیلسوف آلمانی، هوسرل وام می‌گیرد.

گسست نهادهای مشخص کننده مرز میان دو بعد نشانه‌ای و نمادین است، یعنی نقطه‌ای برای آغاز دلالت. (مک آفی ۱۳۸۴: ۱)

۲. مک آفی ۱۳۸۴: ۶۲

۳. همان

ریشه‌های عوامل امر نشانه‌ای به صورت پیش‌زبانی شکل می‌گیرد، قبل از اینکه کودک زبان را تولید کند، دنیایی را تجربه می‌کند که «فرآیندهای اولیه» نامیده می‌شود که از طریق آن اقدام به جایگزینی و ذخیره معنا می‌نماید.^۱ گسست کریستوا از تفکر لاکان در این مرحله ظهور می‌کند، چرا که لاکان معتقد است تا زمانی که کودک از حوزه خیال به سمت قانون پدر عبور نکند، خلق معنا و مفهوم رخ نمی‌دهد، چرا که در حوزه تخلیش نوعی ارتباط خودشیفته با مادرش دارد که به صورت عقده ادیپ ظاهر می‌گردد. این قانون هم منکر رابطه با مادر است و هم امر نمادین را شامل می‌شود، ولی کریستوا برخلاف نظر لاکان معتقد است که حتی در تخیل و مرحله پیش‌زبانی، موضوعات روانی وجود دارند که می‌توانند به صورت «نشانه‌ای» در معنا و حتی به شکل تکرار و لحن در کودک متجلی شوند و حتی زمانی که کودک از مرحله ادیپوس عبور می‌کند این نقوش همچنان در معنا تراوش می‌کنند. در اینجا است که کریستوا معتقد است که کودک از طریق مادر و نه فقط پدر است که شروع به آموختن شیوه‌های امر نمادین از فرهنگ می‌کند. کریستوا با شرحی که از مراحل رشد کودک ارائه می‌کند روی این موضوع تمرکز می‌کند که زمانی که کودک در کورا غرق است، آنجائی که اولین آواها و صداهایش بیان می‌شود، انرژی‌اش تخلیه می‌شود و سپس با رخدادهایی که اتفاق می‌افتد شروع به تمایزگذاری در دنیای بیرونش می‌کند و آماده وارد شدن به نظم نمادین می‌شود، با این حال امر نشانه‌ای را رها نمی‌کند و امر نشانه‌ای در تمام ارتباطش همراه همیشگی امر نمادین باقی می‌ماند. وی بر اساس فرآیندهایی که به شرح آنها پرداختیم، اصطلاح عجیبی به نام «سوژه در فرآیند» را خلق می‌کند. اصطلاح «سوژه در فرآیند» نوعی یادآوری از این موضوع است که فرآیند متمایزسازی و تفکیک به طور مستمر باعث ایجاد سوژه کتیویته و فردیت می‌شود و هیچگونه هویت پایداری وجود ندارد.^۲ همچنین زبان به عنوان قوام بخش هویت و هستی دهنده سوژه در نظر گرفته می‌شود و سوژه در بستری زبانی، فرهنگی، سیاسی و حتی بدنی شکل می‌گیرد. او سوژه و روان را یک سیستم باز می‌داند که با دیگری در یک رابطه زبانی و مدام در حال بسط و تجدید شدن است، بنابراین سوژه کریستوا بی به دنبال ایجاد فردیت‌سازی و سوژه کتیویته، توأمان با هم است و هیچ‌گونه «خود» ثابت و ایستایی وجود ندارد. اینگونه است که سوژه با پویایی و بسط در یک رابطه زبانی، جامعه را به

^۱. Kristeva 1984: 24

^۲. McAfee 2000: 69

دارایی/اکبری

حرکت و پویایی و بازتولید معنا و می‌دارد. پس واضح است تصویری را که کریستوا از انسان و در فرآیند بودن آن ارائه می‌دهد با آنچه در فلسفه دکارتی‌ها آمده بسیار فاصله دارد. کریستوا معتقد است:

«ما سوژه‌ای در فرآیند هستیم که به طور پیوسته هویت خود را از دست می‌دهیم، به واسطه نوسانات موجود در روابطمان با دیگران دچار بی‌ثباتی می‌شویم؛ دیگرانی که با آنها، به‌وسیله نوعی از خودپایداری^۱ محدود باقی می‌مانیم.»^۲

می‌توان گفت سوژه در فرآیند کریستوایی به دنبال فردی است که همواره به دنبال حرکت، پویایی، خلاقیت و... است و انسانی است که مدام در حال شکل‌گیری است و نسبت به آزادی دیگران بسیار شکننده است. سوژه‌ای که در تعامل با دیگران شکل می‌گیرد و به نوعی می‌توان آن را سوژه در ارتباط نامید.

نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل روانکاوانه کریستوا از شکل‌گیری سوژه کتیویته، توجه به این امر که سوژه سخن‌گو در نظریه کریستوا سوژه‌ای در فرآیند است که هویت آن هرگز ثبات نیافته و دائماً توسط عدم تجانس زبان‌نشانه‌ای، چندمعنایی و چندآوایی نقض می‌شود. سوژه در نظریه او مدام در حال ویران شدن و بازسازی است و در این دیدگاه، امرنمادین و امرنشانه‌ای با هم در کارند و دو قطب موجود در سوژه سخن‌گو را تشکیل می‌دهند. در واقع می‌توان گفت، آنچه کریستوا در شکل‌گیری سوژه در فرآیند به آن توجه می‌کند، اهمیت دادن به بدن زنانه به عنوان مادر است، که حامل کورای نشانه‌ای است و اینکه کورای نشانه‌ای در فرآیند شکل‌گیری سوژه و یادگیری زبان و واردشدن آن به حیطه نمادین نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند و همچنین پرداختن به خود کورای نشانه‌ای به عنوان امری پویا، انگیخته و دارای حرکت، که با قدرت خلق‌کنندگی که دارد در شکل‌گیری سوژه سخن‌گو نقش برجسته‌ای دارد. کریستوا نه بر مبنای متافیزیک جنس زن، بلکه بر مبنای در نظر گرفتن موضعی که در تفکر فمینیستی ماقبل وی انکار و حتی کنار گذاشته شده بود (مادرانگی) به تفسیر جدیدی دست می‌زند که با شکل‌گیری گفتمانی متفاوت، معنایی جدید از بدن زنانه-مادرانه، به عنوان موجودی ارائه می‌دهد که تجربه خلق کردن دارد. او با در نظر گرفتن این مفهوم که در تفکر

^۱. Homeostasis

^۲. Kristeva 194: 14

فمینیستی، بدن مرکز تحلیل و تعدی است، زمینه‌ای برای مشروعیت بخشی به برابری جنسی فراهم می‌آورد. وی معتقد است در طول تاریخ اساساً تن زن در اشغال حوزه امرنمادین و قانون پدر بوده است و جای آن قانون در جای جای تن زن به چشم می‌خورد و در این وجهه او بدن زن را اساساً سیاسی تلقی می‌کند و معتقد است که بخشی از مبارزات اکنون در «تخیل زنانه» رقم می‌خورد که وی جایگاه آن را در کورای نشانه‌ای قلمداد می‌کند. او با در نظر گرفتن اینکه در گفتمان‌های حاکم مفهوم جنس به عنوان مبدأ برای شکل‌گیری جنسیت که بر اساس روابط سلطه و قدرت ایجاد شده، که در آن جنسیت نه در رابطه مثبت و اساسی با قدرت، بلکه در یک رابطه ضروری و اجتناب‌ناپذیر با بدن شکل گرفته است، بر اساس شکل‌دهی به گفتمان جدیدی به نقد می‌کشد. کریستوا با تأثیری که از فوکو گرفته، معتقد است که مفهوم بدن زنانه، ساخته قدرت و سلطه حاکم است و این سلطه مردسالار باعث شکل‌گیری گفتمانی شده که در آن زن و بدن او در روند شکل‌گیری فرهنگ و آنچه او امرنمادین می‌نامد، در نظر گرفته نشود. او با تمرکز و شناختی متفاوت از جنس و بدن سعی در بازتولید یک هنجار اجتماعی جدید در قالب گفتمانی تازه دارد و در این راستا از انرژی امرنمادین که در کورای نشانه‌ای و در بدن مادر نهفته است، بسیار بهره گرفته است. ابعاد امرنمادین موجب تهدید گسستگی در امرنمادین و قانون حاکم است و بدین ترتیب سوژکتیویته ناهمگن شده ما را مدام در معرض اصلاح و تجدید قرار می‌دهد.

او با برداشت خود از کورای نشانه‌ای کارکرد مادرانگی را به شکل پیچیده‌ای شرح می‌دهد و برخلاف فروید و لاکان که جنبه‌ی اکتسابی شدن زبان را به کارکرد پدرانگی نسبت می‌دهند و کارکرد مادرانگی را به عنوان چیزی فراتر از ابژه‌ی اولیه و نیمه تمام نادیده می‌گیرند، به بازتولید مفهوم مادرانگی می‌پردازد. وی برای برون رفت از ایدئولوژی حاکم که گفتمان‌های مردسالارانه آن را به نوعی مادرکشی سوق می‌دهند، معتقد است که ما به تصویری از مادرانگی نیازمندیم که با فراروی از مرزهای امرنمادین، بازنمایی متفاوتی از سوژه‌مندی را به تصویر می‌کشد. سوژه کریستوایی می‌تواند توسط انرژی انگیخته کورای نشانه‌ای بی واسطه با خود و دیگری در بستر فرآیند دلالتی رو در رو شود و به تحلیل خود بپردازد و ناخودآگاه خود را به امری خودآگاه بدل کند. مهمترین پیامد تئوری «در فرآیند بودن»، ایجاد فضایی است که معنا را تحت رانه‌های امرنمادین به پیکربندی مجدد واداشته و این منجر به انگاشتی جدید از سوژه سیاسی انتزاعی، به سوژه‌ای پویا، زنده و دارای تجربه‌ها و احساسات می‌شود.

دارایی/اکبری

سوژه کریستوايي در تلاش است تا با وا سازی معنا و کارکردهای معین آن در هنر، ادبیات و ...، تظاهر نمادین زبان شناختی جنسیت را آشکار ساخته و مورد تخطی و سرپیچی قرار دهد. چنین تخطی‌هایی به بیان کریستوا محرک‌های تحولات اجتماعی هستند. بنابر عقیده وی، بدن مادرانه آشکارترین نمونه از یک سوژه-در-فرآیند و یک سیستم باز است که اندیشه فرآیندی بودن را از یک هویت به دیگری و در یک شورش فرهنگی و اجتماعی بسط می‌دهد و بیان می‌دارد که ما همگی یک سوژه در فرآیند هستیم.



فهرست منابع

- پارسا، مهرداد، «بررسی مفهوم «کورا» در اندیشه کریستوا با نظر به رساله تیمائوس افلاطون»، *مجله حکمت و فلسفه*، سال هشتم شماره اول، ص ۷۹، بهار ۱۳۹۱.
- غیاثوند، مهدی، «سیمای تأویل در آینه بینامتنیت کریستوایی»، *مجله حکمت و فلسفه*، سال نهم شماره سوم، ص ۱۰۶، پاییز ۱۳۹۲.
- فیروزی، آریتا، «مفهوم معناکاوی در اندیشه ژولیا کریستوا»، *مجله شناخت*، شماره ۶۷/۱، ص ۱۱۸، پاییز و زمستان ۱۳۹۱.
- لطفی، محمدحسن، *افلاطون*، انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
- مک آفی، نوئل، *ژولیا کریستوا*، ترجمه مهرداد پارسا، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- وارد، گلن، *یست مدرنیسم*، ترجمه قادر فخر رنجیری، نشر ماهی، ۱۳۸۳.
- Fletcher, John and Andrew Benjamin, *Abjection, melancholia and love*, Routledge, 1990.
- Grosz, Elizabeth, *Sexual Subversions: Three French Feminists*, Allen & Unwin Pty Ltd, 1989.
- Kristeva, Julia, *Revolution in poetic Language*, Trans. Margaret Waller, New York, Columbia university press, 1984.
- Kristeva, Julia, *In the beginning was Love*, Trans. Arthur Goldhammer, New York, Columbia university press, 1941.
- Kristeva, Julia, *Power of Horror: An Essay on abjection*, Trans. Leon S. Roudiez, New York, Columbia university press, 1982.
- Mcafee, Noelle, *Habermas, Kristeva, and Citizenship*, Ithaca, cornel university press, 2000.
- Mcafee, Noelle, *Julia Kristeva*, New York and London, Routledge, 2004.
- Moi, Toril, *The Kristeva reader*, New York, Columbia university press, 1986.
- Sjöholm, Cecilia. *Kristeva and the political*, First published by Routledge, Routledge is an imprint of the Taylor and Francis Group, 2005.

The Prelingual Paths of Subject Formation in Kristeva's Thought

Marzieh Darabi*

Majid Akbari**

Abstract

Kristeva's theory of subject in process may be assumed as a composition of the psychoanalysis and linguistic fields. The primary writings of Kristeva are based on Lacan's analyses of the mirror stage and the Oedipus complex. These two phases provide necessary conditions for the formation of what she later names as 'subject in process'. But unlike Lacan, Kristeva is always aware of social and historical aspects of subjectivity. On the other side, Kristeva has been also influenced by Saussurean linguistics. It can be implied that Kristeva's pattern of semiotic act has been formed from the relation between Lacanian psychoanalysis and Saussurean semiotics. Her perception of the semiotic and symbolic functions of social and psychological life is based on a distinction between pre-Oedipal and Oedipal motives. It can be said Kristeva considers the semiotic realm as a maternal- feminine space (Chora). If a subject has placed a pre-Oedipal semiotic action; in contrast, a symbolic subject is an Oedipal system that has formed by the law of the father (nom du père) and these two forms together the 'speaking subject'. In this paper, we aim to deal with these semiotic contexts of forming the subject. By emphasizing on the maternal, Kristeva argues against the contemporary reduction of the subject to the symbolic realm.

Keywords: Kristeva, Speaking subject, The Symbolic, The Semiotic, Chora.

* Masters of Art in Philosophy, Islamic Azad University: North – Tehran Branch,
Email address: Marzieh362@gmail.com

** Assistant professor of philosophy, Islamic Azad University: Olom Tahghighat-
Branch,

Email address: Akbari@iaau.ac.ir